



شو میهمان ام

سیمین بهبهانی

شو میهمان ام تا بسازم
از خوشه‌ی پروین شرابی
بنشین به خوان ام تا برآرم
از سفره قرص آفتابی.

آن در که من بستم به هر عشق
شاید که بگشایی تو بر عشق
در کار دل مشکل توان دید
زیباتر از این فتح بابی.

سودای بالای بلندت
می‌افکند در پیچ و تاب ام
چون پیچک سبزی که دارد
بر گردِ افرا پیچ و تابی.

جویی شد آن رودی که بودم
نازکنواتر شد سرودم
چابک صفا ده دست و رو را
تا می‌رود در جویِ آبی.

بایک نوازش از نگاهات
قالب تهی خواهم به راهات
چونان که در تالاب ژرفی
لغزد نسیمی بر حبابی.

بس دیر پرسیدی ز حال‌ام
من خود سراپا یک سوال‌ام
اکنون که این چشم سخن‌گو
تن می‌زند از هر جوابی.

رو در سفر، پا در رکاب‌ام
لغزیده بر بام آفتاب‌ام
یک بوسه فرصت بیش‌تر نیست
ای دوست، می‌باید شتابی!

دی ۸۵

پی‌نوشت

- این شعر پیش‌تر در ماه‌نامه‌ی *نقدنو*، سال سوم، شماره‌ی ۱۷، اسفند ۸۵ و فروردین ۸۶ چاپ شده‌است.